

دوفصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال اول، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹

باباجعفر ابهری، عارف گمنام منطقه جبال و «آداب الفقراء» وی

مجتبی دماوندی*

تاریخ دریافت: ۸۸/۴/۱۴

تاریخ تصویب: ۸۸/۸/۱۲

چکیده

در این جستار، یکی از برجسته‌ترین عارفان نیمه دوم قرن چهارم هجری قمری و اوایل قرن پنجم، «جعفر بن محمد بن حسین ابهری»، معروف به «باباجعفر» و اثر گمنام او با نام «آداب الفقراء»، برای نخستین بار معرفی می‌شود. در متون عرفانی فارسی، نامی از باباجعفر ابهری و نشانی از کتاب او نیست؛ ولی در تراجم و آثاری که درباره حوزه عرفانی جبال نوشته شده و بیشتر هم به زبان عربی است، او عارف، شاعر و محدث بزرگی به‌شمار می‌رود که جایگاه خاصی در عرفان آن مناطق دارد. هدف این پژوهش، بازشناسی این عارف با مراجعه به متون و منابع کهن است.

واژه‌های کلیدی: آداب الفقراء، باباجعفر ابهری، عرفان منطقه جبال

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی dr.damavandi@yahoo.com

درآمد

بررسی اندیشه‌ها و آرای عرفانی و سیر تحوّل و تکامل این عقاید، جز با شناخت عارفان و آثار آنها و تحلیل و کاوش در متون عرفانی میسر نخواهد شد؛ معرفی و بازشناخت عارفان گمنام و آثار عرفانی آنها، گامی است در این راه بی‌پایان.

در متون و پژوهش‌های عرفانی، از دو مکتب بزرگ خراسان و بغداد بسیار یاد می‌شود. همچنین بسیاری از عارفان این دو حوزه سترگ عرفانی، آثار زیادی دارند که با استناد به آنها پژوهش‌های گسترده‌ای انجام شده است.

حلقه ارتباط این دو مکتب، حوزه عرفان جبال یا کوهستان است که ر ی، همدان، اصفهان، قم، کاشان، دینور و کرمانشاهان تا حدود آذربایجان را در بر می‌گیرد؛ مناطقی که از دیرباز، عارفان گوناگون و مکتب‌های عرفانی درخور درنگ، کاوش و ژرف‌نگری را در خود جای داده است. عارفان بزرگی همچون جنید بغدادی، سری سقطی، ابوالنجیب سهروردی و بسیاری دیگر، از این دیارند.

درباره این مکتب - آن گونه که مکتب خراسان و بغداد بررسی شده است - پژوهش‌های عمیق و دقیقی در دست نیست. حتی در آثار عرفانی، نام بسیاری از عارفان کوهستان کمتر به چشم می‌خورد؛ نکته‌ای که تأمل برانگیز است و قابلیت تحقیق و پژوهش دارد. ما از عارفان همچون شیخ برکه و شیخ فتحه (مشایخ عین‌القضات همدانی) و باباجعفر و باباحمشاد (از عارفان بزرگ دوران سلجوقی) (راوندی، ۱۳۶۳: ۹۸) چیز زیادی نمی‌دانیم. بنابراین بازشناسی، معرفی و بررسی آثار عرفانی منطقه جبال، ما را به شناخت این مکتب که شاخه‌های متعدد و متنوعی دارد، راهنمون می‌شود.

در این جستار، عارفی به نام باباجعفر ابهری و اثر او، *آداب الفقراء*، برای نخستین بار معرفی می‌شود. در تحقیقات عرفانی، این شیخ معروف، گمنام دانسته شده است. دکتر زرّین کوب می‌نویسد:

اینکه امثال باباطاهر و باباجعفر و باباحمشاد در کتب قدمای صوفیه، بی‌نام و نشان بوده‌اند، قطعاً می‌بایست به سبب انتساب آنها به یک فرقه مظنون و مخفی بوده باشد (۱۳۶۹: ۱۹۲).

به نظر ایشان، تنها شاهد و مدرک تاریخی درباره باباجعفر، ذکر نامش در *راحة الصدور* است (همان، ۱۹۹).

طبق بررسی‌های این جستار، منابع گوناگونی وجود دارد که نام باباجعفر در آن‌ها ذکر شده است. این منابع، از او سخنان و کرامت‌های بسیاری نقل کرده‌اند. همچنین نه تنها او به طریقه‌ای مطنون وابسته نیست، محدث، شاعر و عارفی است با بینشی مبتنی بر شریعت. با نگاهی به تنها نسخه اثر او، *آداب الفقراء*، که در کتابخانه ایاصوفیه به شمار ۱۳۶۵ در ۸۹ صفحه نگهداری می‌شود، اندیشه‌های این عارف دقیق‌تر شناخته خواهد شد.

معرفی نویسنده

آن‌گونه که در ابتدای کتاب آمده است، نام نویسنده، ابو محمد جعفر بن محمد بن حسین ابهری معروف به بابا (ابهری: ۱) است و آن‌گونه که از متن برمی‌آید، این باباجعفر ساکن همدان بوده است. در متون عرفانی از ابهریان، به جز باباجعفر، یاد و نشان‌های وجود دارد. برای نمونه، «ابوبکر بن طاهر ابهری» (م. ۳۰۵) و «ابوبکر بن عیسی ابهری» (م. ۳۳۰) (ابونعیم، ۱۴۰۸: ۵۳-۳۵۲).^۱ این نام‌ها در بیشتر متون عرفانی فارسی دیده می‌شود. در لایفلای احوال این دو عارف، در *حلیة الاولیاء* نام «عبدالعزیز بن محمد ابهری» و «ابراهیم ابن ابی‌حماد ابهری» نیز آمده است. گردنشین بود ن این شهر در قرن چهارم و پنجم (جامی، ۱۳۷۰: ۷۵۷) و پیوند عرفانی اهالی آن با آرای اهل حق و عارفان آن مناطق (همچون باباطاهر و شیخ فتحه و شیخ برکه) می‌تواند پژوهشگران را به نکتهای تازه‌ای برساند.^۲

دکتر زرین کوب دلیل قطعی بی‌نام و نشان بودن برخی «بابا»ها را در کتاب‌های قدمای صوفیه، انتساب آن‌ها به فوق‌های مطنون و مخفی می‌داند (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۹۲). بی‌گمان «بابا» پیش نام بسیاری از مشایخ اهل حق بوده است^۳؛ ولی بوده‌اند مشایخی که پیش نام «بابا» نداشته و بسیاری «بابا»ها که اهل حق نبوده‌اند. با وجود این، اگر باباجعفر مذکور در *راحة الصدور*، همین باباجعفر ابهری باشد (که چنین است)، باید در قطعیت سخن دکتر زرین کوب تردید کرد و دلیل نبودن نام و نشان این مشایخ را در متون عرفانی (به ویژه عرفان خراسان) در جای دیگری جست. در

آداب الفقراء نکتهای خاصی که ویژه اهل حق یا تأییدکننده انتساب به فرقه‌ای مظنون باشد، دیده نمی‌شود. افزون بر آن، با استناد به متون دیگر، باباجعفر از محدثین بزرگ هم بوده است.

در *راحة الصدور* درباره دیدار طغرل بیک با پیران همدان حکایتی آمده است:

چون سلطان طغرل بیک به همدان آمد. از اولیا سه پیر بودند باباطاهر و باباجعفر و شیخ حمشاد. کوهی است بر در همدان آن را خضر خوانند. بر آنجا ایستاده بودند نظر سلطان بریشان آمد کو کف لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابونصر الکندری پیش ایشان آمد و دست‌هاشان بوسید (راوندی، ۱۳۶۳: ۹۸).

این پژوهش اثبات می‌کند، باباجعفری که نامش در *راحة الصدور* آمده است، همین جعفر بن محمد ابهری است که نه تنها گمنام نبوده، بلکه مشهور و پرآوازه هم بوده است.

در اینجا تبیین نکتهای تاریخی ضروری است و آن سال دیدار طغرل با این مشایخ است. بسیاری از کسانی که درباره باباطاهر تحقیق کرده‌اند، بنابر سفر طغرل به بغداد - که در سال ۴۴۸ هجری قمری انجام شده است - تاریخ فوت باباطاهر را که در بیشتر متون ۴۱۰ ذکر شده، نادرست می‌دانند^۴. باباجعفر نیز در تاریخ ۴۲۸ فوت کرده است (الذهبی، ۱۴۱۳: ۵۷۶)؛ پس تا سال ۴۴۸ زنده نبوده تا در سفر طغرل به بغداد با او ملاقات کرده باشد.

نخستین قول ناقض این مطلب، قول راوندی در *راحة الصدور* است. او با تأکید فراوان ذکر می‌کند: طغرل در سال ۴۳۷ بار دیگر به بغداد سفر کرده است (راوندی، ۱۳۶۳: ۱۰۵). بنابراین، تاریخ این دیدار می‌تواند حتی پیش از نشستن طغرل بر تخت شاه‌ی، یعنی سال ۴۲۴ باشد. دقت در این نکته، ابهام در وفات باباطاهر را هم رفع می‌کند.

بیشترین توضیح را درباره باباجعفر، رافعی قزوینی ذکر می‌کند. ترجمه گفته‌های او چنین است: «جعفر بن محمد بن حسین بن علی بن اسماعیل زاهد ابو محمد ابهری، معروف به بابا، از مشایخ معروف است». کیا حافظ شیرویه، ملقب به شهردار، در طبقات همدانین می‌نگارد: او یگانه دوران در طریق خویش و دارای شأن و آیات و کرامات آشکارا بود و ابوبکر بن زیرک کتابی در کرامات او تصنیف کرد. از احمد بن صالح بن احمد حافظ و جبرئیل بن محمد عدل و ابوعلی احمد بن محمد قومسانی که همه همدانی بودند و از ابو عبدالله المعسلی و علی بن احمد صالح و

محمدبن اسحاق بن کيسان و عثمان بن عمر منتاب که قزوینی بودند، روایت کرد: شیخ اب و محمد از بهر برای زیارت شیخ ابوبکر بن عبدالسلام به قزوین آمد و در سال ۴۲۸ وفات یافت و خبر او در همدان آشکار است (الرافعی، ۱۳۷۶: ۲۸۷-۲۸۸).

رافعی بارها در اثر خویش از باباجعفر یاد کرده، همه جا بعد از نام او، لقب «بابا» را ذکر می کند و کراماتی نیز از او در کتاب خود می آورد (همان، ۹۹-۱۰۰).

با این مقدمات، بی گمان باباجعفر گمنام *راحة الصدور*، همین مؤلف *آداب الفقراء* است که در سال ۴۲۸ وفات یافته. اما این باباجعفر ابهری که بیشتر عمر را در همدان گذرانده است، کیست؟ آن گونه که پیش تر اشاره شد، با آنکه باباجعفر ابهری، در دوران خویش، در عرفان و زهد و شعر و حدیث سرآمد بوده، نامش در آثار عرفانی نیامده است؛ ولی در آثار دیگر از او یاد کرده اند: «اخبرنا ابو محمد جعفر بن محمد بن الحسين الابهری الصوفی بهمدان» (البیهقی، ابي تا: ۱۳). در این کتاب تصریح می شود که او صوفی و ساکن همدان بوده است.

«انلنا ابو محمد جعفر بن محمد الابهری الشاعر بهمدان» (المتقی الهندی، ابي تا: ۶۰۱). از این عبارت نتیجه می گیریم که او شاعر بوده است و با وجود کثرت شعر در *آداب الفقراء*، توجه او به شعر و شاعری نیز تأیید می شود.

از او در آثار دیگر، با عنوان های صوفی، شاعر و حافظ حدیث کرده اند و اشاره شده که به شهرهای مختلفی سفر کرده است. در *ذیل تاریخ بغداد*، باباجعفر حکایتی از ابو الحسن جمال، از صوفیان معروف، نقل می کند و می گوید آن را در بغداد شنیده است (ابن النجار، ۱۴۱۷: ۱۶۴). صاحب تاریخ بغداد نیز با او دیدار داشته و این ملاقات در همدان روی داده است: «اخبرنا ابو محمد جعفر بن محمد الابهری - بهمدان» (الخطیب البغدادی، ۱۴۱۷: ۲۰۷؛ همان، ۹).

در *تاریخ مدینه دمشق* نیز بارها نام باباجعفر ابهری آمده است و از او در سلسله اسناد حدیثی، با عنوان شاعر نیز یاد می شود: «ابو محمد جعفر بن محمد الابهری الشاعر بهمدان» (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۳۶: ۲۰۲؛ ج ۱۲: ۳۹۰؛ ج ۵: ۸۴). ابن نجار به صراحت به تصوف او اشاره می کند (ابن النجار، ۱۴۱۷: ۴۹). همچنین در *سیر اعلام النبلاء* در شرح احوال ابن مزدین (الذهبی، ۱۴۱۳/ ج ۱۶: ۴۶۹) و احوال ابن لآل

(همان، ج ۱۷: ۷۷-۷۵) نام باباجعفر ابهری دیده می‌شود و گفته‌های او درباره مشایخ، مورد استناد قرار می‌گیرد.^۵

در سیر اعلام النبلاء (همان، ۵۷۶) درباره این شیخ طریقت توضیحی آمده است. در این کتاب، او با عنوان‌های قدوه و شیخ زاهدان و یگانه دوران در معرفت و طریقت و بعیدالاشارات و دقیق‌النظر توصیف شده است. همین عنوان‌ها جایگاه او را در عرفان و تصوف معرفی می‌کند:

الابهری، القدوة شیخ الزهاد، ابو محمد، ابو جعفر بن محمد بن الحسن ابهری ثم همدانی. قال شیرویه: كان وحيد عصره في علم المعرفة و الطريقة، بعيد الاشارة و دقيق النظر، حدث عن: صالح بن احمد و علي بن الحسين بن الربيع و علي بن احمد بن صالح القزويني و المفيد الجرجاني و ابن المظفر و ارتحل و عرى بالرواية.

حدثنا عنه: محمد بن عثمان و احمد بن طاهر القومساني و احمد بن عمرو و عبدوس بن عبدالله و نجير بن منصور و كان ثقة عارفا، له شأن و خطر و كرامات ظاهرة. مات في شوال سنة ثمان و عشرين و اربع مئة عن ثمان و سبعين سنة.

این عبارات‌ها بیانگر مقام و مرتبه و کرامات‌ها و برجستگی باباجعفر در علم و معرفت و طریقت است. چون در این منبع به سال وفات و سن او در هنگام مرگ به صراحت اشاره شده است، می‌توان گفت: باباجعفر در سال ۳۵۰ هجری قمری در ابهر به دنیا آمده است. مراتب علم، کمال، معرفت، طریقت و حدیث را در زادگاهش و سپس در همدان گذرانده و پس از هفتاد و هشت سال زندگی، در سال ۴۲۸ هجری قمری دیده از جهان فرو بسته است.^۶ او از عارفان معروف و مشایخ طریقت در منطقه جبال و همچنین اهل حدیث و ارشاد بوده و شاعر نیز به‌شمار می‌آمده است. آثاری نیز داشته که کتاب ارزشمند آداب الفقراء یکی از آنها است.

با این توضیح‌ها، باباجعفر گمنام راحة الصدور - که در حواشی آن کتاب به او اشاره‌ای نشده است و در جاهای دیگر هم از او با عنوان شیخ گمنام یاد می‌کنند - همین عارف معروف و صاحب‌اثر است که به تصریح رافعی و ذهبی، در سال ۴۲۸ در گذشته و در حدیث و عرفان، استادان و شاگردان بسیار داشته است. اگرچه در متون عرفانی فارسی نام او دیده نمی‌شود، در بسیاری از نوشته‌های عربی، نه تنها گمنام نیست بلکه بسیار مشهور است. به این ترتیب، کتاب

آداب‌الفقراء از آثار عرفانی اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم است و طبق رسم آن دوران، به زبان عربی نوشته شده. آن گونه که از متن کتاب برمی آید، اباعلی تبریزی، ابوالحسن قزوینی، ابو عبدالله شیرازی (ابن باکویه)، ابوبکر بن روزبه خضر بن عبدالله واسطی، محمد بن عمر بن فضل صوفی و ابوعلی قومسانی از مشایخ عرفانی او بوده‌اند.

معرفی «آداب‌الفقراء»

در متن کتاب، به نام آن اشاره نشده است. اما سمعانی در *انساب حکایخی* را از قول یکی از مشایخ بیجانین (از روستاهای نهاوند) نقل می‌کند که طبق گفته‌هایش، بعدها مستند آن را در *آداب‌الفقراء* می‌بیند. همین نکته، اشاره صریح و قابل اعتمادی به نام کتاب است: «وجدتُ الحکایة بالاسناد و اللفظ ألدی املاها علی فی کتاب *آداب‌الفقراء* لأبی محمد جعفر بن محمد بن الحسین الابهری» (السمعانی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۴۲۷).

انگیزه اصلی نوشتن بسیاری از کتب‌های عرفانی، پاسخ دادن به سؤال‌های مریدان نویسنده است. *آداب‌الفقراء* نیز به همین شیوه تألیف شده است:

قال الشیخ الصالح جعفر بن محمد بن الحسین الابهری، المعروف به بابا - قدس الله روحه العزیز - الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی سالت اسعدک الله لمرضاته عن سلوک آداب‌الفقراء، و مراتب مقاماتهم فأقول و بالله التوفیق (ابهری: ۱).

کتاب شامل بیست و دو باب است. نخستین باب آن درباره حقیقت فقر و آخرین باب، درباره «کم دیدار کردن» است. این کتاب حجم اندکی دارد و شامل موضوع‌های گوناگونی است که در عین اختصار، بسیار دقیق است. همچنین در سراسر آن، حکایت‌های مستند و داستان‌های زیبایی از زندگانی عارفان نقل شده است. مهارت نویسنده در به کار بردن آیات قرآن و احادیث، بیانگر مطالعه و دقت او در کتاب الهی و احادیث نبوی است. با توجه به اینکه بابا جعفر اهل حدیث بوده است، شیوه آوردن سلسله اسناد مشایخ را در اقوال و حکایت‌ها - که در آثار دوران نخست نگارش‌های صوفیانه بیشتر دیده می‌شود - به‌طور کامل رعایت کرده است.

برخی باب‌ها، مثل باب سماع، طولانی و برخی هم کوتاه و مختصر است؛ مثل آخرین باب که با حکایتی کوتاه تمام می‌شود: «بعث نوری الی ابراهیم بن ادهم إنی أحبّ ان اری وجهک فقال لان تری وجه خنزیر خیر من ان تراهی لانی اجاری زهدی علیک و تجلی زهدک فی نظر الله تعالی الینا فیلعننا» (همان، ۸۹). یعنی: نوری کسی را نزد ابراهیم ادهم فرستاد که دوست دارم رخسارت را بینم. پاسخ داد: گر روی خوکی ببری به از آن است که رخسار مرا بنگری، تا من زهد خویش بر تو نمایم و تو زهد خود بر من فروشی و خدای بنگرد و لعنتمان کند.

باباجعفر در تدوین این کتاب، از آثار پیش از خود، همچون *اللمع سراج توسی* و *قوت القلوب* تأثیر پذیرفته است.

ویژگی‌های آداب الفقراء

نویسنده این کتاب، تنها راوی مطالب دیگران نیست. او با مباحث مربوط به تصوّف در آن دوران آشناست و به همین علت، خودش هم مطالبی برای گفتن دارد؛ حکایت‌هایی که درباره ابن یزدانیا را می‌آورد، از آن جمله است. نزاع ابن یزدانیا با مشایخی همچون جنید، نوری و سمون محب، به خواب‌های عارفان نیز کشیده می‌شود. این درگیری‌ها بیانگر اختلاف مشرب ابن یزدانیا با مشایخ بزرگ بغداد است. البته ابن یزدانیا در *آداب الفقراء* از اتهام مخالفت با صوفیان تبرئه می‌شود.^۷

یکی از موارد قابل توجه در این کتاب، ذکر نام بسیاری از عارفان، به‌ویژه عارفان قرن چهارم و پنجم است که بسیاری از آن‌ها ناشناس‌اند و معرفی و بررسی احوالشان روشن‌گر تاریکی‌های عارفان جبال خواهد بود.

همچنین در این کتاب، ابیات عربی بسیاری به همراه نام شاعر یا ناقل آن‌ها آمده است؛ بسیاری از این شعرها درباره صوفیان و حاکمی از احوالات معنوی ایشان است. باباجعفر گاهی به نقلِ بیستی بسنده می‌کند و گاهی دوازده بیت در پی هم می‌آورد. حُسن انتخاب او قریحه شاعری‌اش را که در برخی متون به آن اشاره شده است، تأیید می‌کند؛ اگرچه در متن کتاب، شعری از خود او دیده نمی‌شود: «انشدنی ابوالحسن الرازی الفقیه رحمه الله علیه للشّافعی رحمه الله: مرض الحبيب

فعدته فمرضت من حذری علیه / وغدا الحیب یعودنی فیئیت من نظری الیه» (همان، ۶۴). یعنی: یار بیمار شد و به دیدارش رفتم و از نگران‌ی بیمار‌ی‌اش بیمار شدم. او به دیدارم آمد چون به او نگریستم، بهبودی یافتم.

آوردن عبارت‌ها و اشعار و واژگان فارسی، یکی دیگر از ویژگی‌های این کتاب است. فارسی‌نگاری در کتاب‌های عرفانی که به زبان عربی نوشته شده‌اند، پیشینه دارد؛ در *آداب الفقراء* هم بیت‌ها و عبارت‌هایی به فارسی دیده می‌شود. برای مثال، باباجعفر در احوال عشق مجنون، بیسی به زبان پهلوی آورده که درخور دقت و کاوش است: «کمال قال بلسان البهلوی لیه» (همان، ۲۸). دو بیت فارسی نیز در متن آمده است که وزن رباعی دارد: «سمع من بعض المغنی یقول: بفروختی مرا بدین ارزانی / من دانستم که تونه بازرگانی. قال صدقت» (همان، ۸۹).

نقل عبارت‌های فارسی مشایخ نیز در متون عرفانی عربی پیشینه دارد:

سمعت عبدالرحمن بن محمد بن احمد الواعظ قال سمعت احمد بن عیسی ابن ماهان قال

سمعت سعید بن العباس الرازی الصوفی - بمری - یقول سمعت حاتم الاصبم یقول: مؤمن

عذر جور باشد و منافق عیب‌جور باشد (ابونعیم، ۱۴۰۸، ج ۱۰: ۷۳).

در *آداب الفقراء* از این عبارت‌ها بارها به چشم می‌خورد. در یکی از حکایت‌های این کتاب، حبیب راعی، حسن بصری را در آلونکی حصیری پنهان می‌کند. مأموران حجاج آنجا را جستجو می‌کنند، ولی او را نمی‌یابند. حسن بصری راز کار را از حبیب می‌پرسد: «فقال الحسن یا بامحمد ماألذی قلت قال یا باسعید: این نه از قال و قیل است کین از یقین پاکست» (ابهری: ۳۸).

باباجعفر گاهی جمله عربی را به فارسی ترجمه می‌کند: «لا تدخل الجنة بالعمل ولا بغیر العمل

به کار نروی و بی‌کار نروی» (همان، ۵۹)؛ و گاهی هم در میان عبارت عربی، واژگان فارسی

می‌آورد. برای مثال، در جایی از کتاب، نقل می‌کند: ابو جعفر، خیاط مصری، خواب می‌بیند پیامبر با گروهی از صوفیان نشسته‌اند. ناگهان آسمان شکافته می‌شود و جبرئیل با گروهی از فرشتگان که «باید بهم الطشوت و الاباریق»، می‌آیند و بر دست فقیهان آب می‌ریزند و پاهایشان را می‌شویند (همان، ۱۶). همان‌طور که می‌دانید، دو واژه «طشت» و «ابریق» فارسی هستند. مثال دیگر، واژه «بوسه» است که در یکی از عبارت‌های این کتاب، شکلی عربی پیدا کرده: روزی علی بن سهل در

صفات و دانش عارفان سخن می گوید. یکی از حاضران می گوید: «لو رأیت احداً لبست تحت رِجله فرفع علی بن سهل رِجله و قال تعال و بس ای قَبیلَ تَحْتِ رِجلی» (همان، ۲۲). یعنی اگر عارفی آن گونه یابم، کف پایش را می بوسم علی بن سهل پای خویش بالا آورد و گفت: بیوس. نقل حکایت و داستان از ویژگی های دیگر *آداب الفقراء* است. این کتاب، با حجم ی اندک، مملو از حکایت ها و داستان های دلپذیر و زیبای صوفیانه است. همچنین کشف و شهودها، خواب ها و تمثیل های زیبایی دارد که در متون بعد از خود بی تأثیر نبوده است؛ از داستانی که بایزید ابلیس را سوار بر کرگدنی می بیند و می خواهد او را بگیرد تا همگان از دست او رهایی یابند و هاتفی بانگ برمی آورد که رهایش کن (همان، ۳۵) تا سلام گفتن ابابکر بن طاهر بر مزار پیامبر و پاسخ شنیدنش (همان، ۳۷). وجود حکایت های زیبایی که قهرمان اش بایزید و جنید بغدادی اند و همچنین حکایت هایی از مشایخ، بجهت اسنادهای دقیق، جذابیت بیشتری به کتاب بخشیده است. یکی از تمثیل های زیبای او درباره سماع چنین است:

فمثل القوم عند السماع كمثل من وقع فی بیهة الحریق عند هیجان الریح و صاحب البیت لایزال یصرخ و یصیح لایهدأ و لا یستریح و یقول الحریق الحریق و کل من یعینه علی اطفاء النیران اصابه الشرر فاحترق مقدار دنوه منها (همان، ۸۴).

یعنی: داستان صوفیان در سماع، مثل داستان کسری است که خانه اش هنگام وزیدن باد آتش گرفته است. او پیوسته شیون می کند و فریاد می کشد؛ اما آرام نمی یابد و ساکت نمی شود و می گوید: آتش، آتش! و هر که برای خاموش کردن آتش به یاری اش می شتابد، شعله ها به اندازه نزدیکی اش به آتش، او را هم درمی گیرد.

نکته دیگر اینکه در *آداب الفقراء*، چهره جنید بغدادی و بایزید بسطامی برجسته تر از دیگران است. با این تفاوت که جنبه هایی از چهره ی سگری جنید و سماعش هم در آن دیده می شود؛ همچنین بخشی از چهره صحوی بایزید، آنگاه که با عالمی درباره علوم صوفیه بحث می کند، قدرت استدلال عارفی صحوی را نشان می دهد.

برخی عبارت های این کتاب، ابیات عرفانی شاعران بزرگ را به یاد می آورد. برای مثال، عبارت «فمن صحّت له المحبة خرج عن الروح و البدن و كان روحاً بلا روح و البدن بلا بدن» (همان،

۳۰، یادآور بیت معروف سنایی است: مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا/ قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش نه آنجا (سنایی، ۱۳۶۲: ۵۱).

مردی از خراسان نزد ابی بکر بن طاهر ابهری می آید و می گوید: ای استاد مرا به برترین راه رسیدن به حق راهنمایی کن. او در پاسخ می گوید: «اخرج من التذییر انزل علی التقدیر» (ابهری: ۶۶). این عبارت، بیت حافظ را به یاد می آورد که تقدیر را بر تدبیر ترجیح می دهد:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما / چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما // ما
میریدان رو به سوی کعبه چون آریم چون / کانیچنین رفقت در روز ازل تقدیر ما (حافظ، ۱۳۶۲: ۳۶).

برخی از تأویل های حروفی که در متون پیشین سابقه دارد نیز در این کتاب دیده می شود:
فالمحبة اربعة احرف، میم و حا و با و ها. فالمیم مقامه علی باب الحیب و الحاء حیوته منه و الباء بری مما سواه و الهاء هارب فی بلاد الله هائم علیه (ابهری: ۳۲).

در این کتاب، به مکان جمع شدن صوفیان، خانقاه یا دویره اشار ه ای نشده است. صوفیان همه جا در مسجد جای دارند و به جای اصطلاح های مراد و قطب، واژه استاد به کار رفته است. یک باب کتاب نیز «فی حکم المرید مع الاستاد» نام دارد و مریدان و پرسندگان، عارفان را استاد خطاب می کنند یا آن ها را بلفام و کنیه شان می خوانند.

درباره توجه به امردان نیز چند داستان در کتاب آمده است. یکی از جالب ترین آن ها درباره ی جنید بغدادی و نظربازی اوست.

برخی از حکایت ها نیز تأمل برانگیز است:

دخل سهل علی مریض یعوده من اصحابه فقال له اذا اردت ان تشتکی فقل اوه فانه اسم من

اسماء الله عز و جل یستریح الیه المریض و لا تقل اوخ فانه اسم من اسماء الشیاطین (همان،

۳۶). پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نکته های فکری

با اینکه بنا بر قول راوندی، باباجعفر صوفی ای است که در کنار باباطاهر به نظاره سپاه طغرل ایستاده است و بودن این دو بابا در کنار هم، از نظر مشرب عرفانی، مشترکاتی را به ذهن متبادر می کند،

آنچه درباره باباطاهر گفته‌اند - به ویژه درباره توجّه عین القضاة به او و پیچیدگی، ابهام آمیز و اسطوره گونه بودن سرنوشت و سرگذشتش - با زندگانی و مشرب باباجعفر همگونی ندارد. باباجعفر محدّث و اهل علم و شاعر است و به کرامات، سماع و نقل داستان‌های صوفیان میل بسیاری دارد؛ اما در احوال و اثر مکتوب او نشانه‌ای از حکمت گنوسی - که برخی اندیشه‌های باباطاهر و عین القضاة به آن منسوب است و با فرقه‌های موسوم به اهل حق پیوند می‌خورد - دیده نمی‌شود.

دسته‌بندی‌ای که در عرفان، تحت عنوان‌های مکتب شام، عراق و خراسان وجود دارد، در اقوال برخی از مشایخ قرون سوم و چهارم دیده می‌شود؛ برای مثال، قول جنید که گفته است: فتوت در شام است، سخن‌گویی در عراق و صدق در خراسان (پورجوادی، ۱۳۸۵: ۲۵). اما این نکته که یکی از کسانی که در *آداب الفقراء* حضور چشمگیری دارد، ابن باکویه شیرازی است، به این معنی است که عرفان باباجعفر با عرفان منطقه پارس نیز ارتباط دارد. باباجعفر از مشایخ معتدلی است که خطیب بغدادی از او حدیث نقل می‌کند و بازتاب واقعه درگیری ابن یزدانبار و مشایخ بغداد را آشتی‌جویانه در کتاب خود می‌آورد. ابن یزدانبار نیز اهل حدیث بوده است؛ اما در برخی اقوالش، مایه‌های تفکر ایرانی پیش از اسلام دیده می‌شود (همان، ۸۴).

هرچند ابن یزدانبار با عارفان بزرگی همچون جنید بغدادی، ابوالحسین نوری، سمنون محب، ذوالنون مصری، جعفر خلدی و ابوبکر شبلی که در بغداد بوده‌اند، نزاع داشته و کارشان به مشاجره هم کشیده است، باباجعفر از مشایخ بغداد هم حکایت‌ها و اقوالی ذکر می‌کند و نسبت به آن‌ها نگرشی منفی ندارد. همچنین مانند ابونصر سراج، ابن یزدانبار را تحقیر نمی‌کند (همان، ۹۲) و سعی دارد او را تبرئه کند.

باباجعفر می‌گوید: ابوبکر ابن یزدانبار، ابویحیی ارموی را در خواب می‌بیند و از او می‌پرسد: خدای با تو چه کرد. و او می‌گوید: مرا آمرزید. باز می‌پرسد: احوال یاران ما چگونه است. پاسخ می‌دهد آنکه با آنان همنشین شود، همنشین خدای تعالی خواهد بود. می‌گوید: یعنی یاران صوفی ما؟ و او می‌گوید: من با حبیبم. و ابن یزدانبار فریاد می‌کشد و از خواب می‌پرد (ابهری: ۱۴).

ابو عبدالله موصلی هم ابن یزدانیا را در خواب می بیند که با یارانش چنین می گوید: دیدم قیامت برپا شد و حضرت آدم را دیدم که مردم به او سلام و با او مصافحه می کنند. پیش رفتم تا با او مصافحه کنم و سلام گویم. گفت: از من دور شو. تو درباره اولاد صوفی من که چشمانم بدانان روشن است، بدگویی کردی. گروهی آمدند و میان من و آنان حایل شدند. و ابن یزدانیا گفت: سوگند به خدا در انکار تصوّف سخن نگفتم، مگر بر غیرتی که بر آنان داشتم. زیرا اسرارشان را بر خلق فاش می کردند و بر نااهل آشکار (همان، ۱۶). در این دو حکایت که مبنای آن خواب است و برای باباجعفر بسیار مهم و مستند، ابن یزدانیا تا حدودی تبرئه می شود. او ابیاتی نیز در ردّ ابن یزدانیا که ابو عبدالله شیرازی از قول محمدبن خفیف برایش خوانده است، ذکر می کند (همان، ۱۷)؛ همچنین از قول ابن یزدانیا حکایتی از حاتم اصمّ نقل می کند (همان، ۳۷).

به طور کلی، آیات و احادیث در *آداب الفقراء* بسیار است. گاهی تأویل این آیات و احادیث هم دیده می شود. باباجعفر در نوشتن کتاب، اعتدال را رعایت می کند و به احوال و حکایات صوفیان استناد می نماید. هنگام بحث درباره کرامات و سماع، شور و حال بیشتری دارد و شیوه اش در تألیف این کتاب، در خیلی جاها، یادآور شیوه واعظان است. با اینکه خود او اهل حدیث است، وقتی از علوم صوفیه حرف می زند، قول جنید را می آورد که به محدّثان می گوید: تا کی سرهای مردگان را می شمارید؟ (همان، ۲۰) و از بایزید نقل می کند که: ما علم خویش را از زنده ای که نمی میرد، می گیریم (همان).

در عرفان جبال - که تکیه بر عرفان گنوسی دارد - ابلیس مورد بحث و توجه است؛ اما در این کتاب، نام ابلیس تنها یک بار ذکر شده است و آن هم در نقل کرامات است؛ جایی که بایزید، ابلیس را سوار بر کرگدنی در اطراف ری می بیند و می خواهد همگان را از دست او نجات دهد و صدایی می شنود که باید او را رها کند (همان، ۳۶).

باباجعفر به خواب، رویا، کرامت، فراست و سماع اهمیت بیشتری می دهد و خود نیز (چنانکه پیش تر اشاره شد) اهل کرامات بوده است و درباره کراماتش کتاب نوشته اند. او در باب محبت هم نکته های زیبایی را مطرح می کند. همچنین باید به چند نکته که نمایانگر پیوند فکری او با عرفان منطقه جبال است، اشاره کرد. او می گوید: «لا یكون الفقير فقيراً حتى یكون من غیر الله حراً» (ص ۶).

این اندیشه که عارف باید از تمام حجاب‌های نورانی و ظلمانی بگذرد و جز حق هیچ نبیند، اشاره دارد به تأثیرپذیری او از اندیشه‌های عین‌القضات که در آثارش به طور مفصل به این مطلب پرداخته است.

در برخی از گفته‌های او دربارهٔ محبت هم نشانه‌های حلولی بودن دیده می‌شود:

سری می‌گوید: محبت میان دو کس راستین نباشد، مگر یکی به دیگری بگوید ای من و از اینجا گفته‌اند: انا من أهوی و من أهوی انا و مجنون از اینجا گفت میان من و لیلی فاصله‌ای بود و آن نیز برطرف شد. فأنا لیلی و لیلی انا (همان، ۲۴).

حدیثی نیز از قول پیامبر نقل می‌کند که خطابش با عبدالرحمن عوف است و در آن، فقیران امت بسیار ستایش می‌شوند. در پایان آن عبارت آمده است:

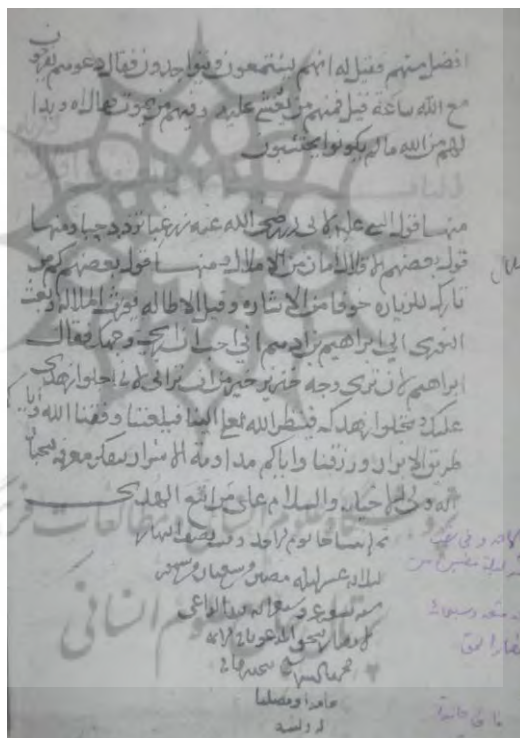
ها انا لکم و اتمم لی. لیس بینی و بینکم وحی و لا تنزیل و لا واسطه انا بنفسی رفعت لکم الحجاب فانظروا بعین البقاء الی ذات بقاء و ذات ازلی (ص ۵۱).

دربارهٔ سماع هم از ابو عبدالله مغربی قول شگفتی می‌آورد: خدا اهل آسمان‌ها را از نور خویش آفرید. هشتاد هزار از ملائکهٔ مقرب بین عرش و کرسی در حظیرهٔ انس‌اند که لباس‌هایی از صوف سبز بر تن دارند، رخسارشان همچون بدر و موهایشان چون موی زنان است. از آن دم که آفریده شده‌اند، تا قیامت در وجد و شوقند. اهالی هفت آسمان صدای گریه و نالهٔ آنان را می‌شنوند. ایشان صوفیان اهل آسمانند. هروله‌کنان و از شدت شوق، همچون مستان از رکن عرش به سوی کرسی می‌آیند. اسرافیل پیشوا و مرشدشان، جبرئیل پیشرو آنان و خداوند عزیز انیس آنهاست. آنان برادران نسبی ما هستند و یاران آسمانی هم‌مذهب ما (همان، ۸۹).

این کتاب، با وجود حجم اندکش، مطالب مهم و دقیقی را دربارهٔ تصوف دربردارد که بررسی تمام آنها در یک جستار نمی‌گنجد. اما ذکر این نکته مهم است که باباجعفر بیشتر به مکتب بغداد توجه دارد. شاید به همین سبب در متون مربوط به آن حوزه نامبردارتر است.

بر آیند

جعفر بن محمد بن حسین بن ابهری، معروف به بابا، اهل حدیث و شعر و زهد و از سرشناسان عرفان و تصوف در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است. از او در متون عرفانی کمتر نام برده شده است؛ ولی نویسندگان متون دیگر، از او بسیار یاد کرده‌اند. تحقیق احوال و بررسی آثار او، بخش‌هایی از عرفان و تصوف منطقه جبال را تبیین می‌کند. از او اثری به نام *آداب الفقراء* در دست است که از آثار مهم، جذاب و دقیق عارفانه به‌شمار می‌رود و حکایت‌ها و اشعار و تمثیل‌های زیبایی در آن وجود دارد. اگرچه در پژوهش‌های عرفانی معاصر جز نام، مطلبی درباره بابا جعفر دیده نمی‌شود، و بیشتر پژوهشگران به گمنامی او اشاره کرده‌اند، بررسی احوال و افکار این عارف، بر مبنای متون کهن، نکته‌های جدیدی را درباره عرفان جبال فرا روی ما قرار می‌دهد. هدف این جستار، بازساخت او و افکارش بوده است، به ویژه اثر گمنامش که دریچه‌ای به عرفان منطقه جبال به‌شمار می‌رود.



عدد
۴۰

بسم الله الرحمن الرحيم
استودت بالواحد من شر كل حاسد فال
الشيخ الصالح ابو محمد جعفر بن محمد بن الحسين الابهری
المعروف بابا قدس الله روحه العزيز الحمد لله وسلام على
عباده الذين اصطفى سالت اسعدكم الله مرضاته عن
اسلوک آداب الفقراء ومراثة صفاتهم فاقول وبالله التوفيق
ما از الله تبارک وتعالی قد اکرنا بحسنة الصالحين واليه خیرنا و
البناء کرهم وافضل القرية والوسيلة الاخذ بانا لهم والملازمة
نستقیم فافردت ذکر آداب سلفهم وشیر المقدمین
منهم في معنی حقيقة الفقر تصدک سبیل عن وصف
آداب الفقراء فاعلم وبالله التوفیق حیا ان يكون الفقير طرف
الوصف کریم العرف ضلوا على الخلق حسن الاتساء الى الحق
قليل العیوس کثیر الجیون ذابوا الحسنة ميتا الفقر لا يتعرف والي
الناس حسن الاعتراف ولم يجيئوا على الفقر كرم لراض طرار بل
يكون فيه بكل الاختیار من ذم مع وقته حيث دار ويبقى

پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱. نام این دو عارف ابهری در بسیاری از آثار عرفانی آمده است. ر. ک جامی، ۱۳۷۰: تعلیقات / ۵۷۵.
۲. کاوش در عرفان جبال (کوهستان) به گستردگی پژوهش‌های مکتب خراسان و بغداد نیست و جای تحقیق و بررسی فراوانی دارد. برای نمونه ر. ک زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۸۲-۱۸۷.
۳. در صفحه ۹ از کتاب *نوشته‌های پراکنده درباره یارسان اهل حق* و همچنین در کتاب *مشاهیر اهل حق* نام‌هایی همچون: بابالره همدانی، بابارجب لرستانی، باباحاتم لرستانی، باباقیصر اورامی، باباهندو و باباها ی دیگر دیده می‌شود که جایگزین پیش نام «پیر» است. البته «بابا» و «پیر»، گذشته‌های دور و آیین‌های کهن و زینه‌های مهری را نیز به یاد می‌آورند؛ شکل‌های دیگر آن آیین را در میان اهل حق می‌توان یافت. اما این پیش نام، ویژه مشایخ اهل حق نیست و از مشایخ سلسله‌های دیگر تصوف نیز با پیش نام بابا یاد شده است. باباسحاق و بابالیاس (الشیبی، ۱۳۸۵: ۳۵۱) و باباعلی‌شاه و بابا فرج تبریزی و بابامحمود طوسی (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۴۴؛ مقصود، ۱۳۷۶: ۱۳).
۴. در کتاب *شرح احوال و آثار و دویستی‌های باباطاهر عریان* به طور مفصل به این موضوع پرداخته شده است. *قول‌الدَّرِیْعَه* در بخش دوم، جزء نهم، صفحه ۶۴۲ و رضا قلی خان هدایت در صفحات ۱۵۷-۱۶۰، تاریخ فوت باباطاهر را که ۴۱۰ هجری قمری ذکر کرده‌اند، نادرست دانسته‌اند. مبنای این نقض، برداشتی است که رشید یاسمی از تاریخ دیدار طغرل بیک از بغداد بر مبنای *راحة‌الصّدور* داشته است. این دیدار بین سال‌ها ۴۴۷ یا ۴۵۰ هجری قمری روی داده است. پرفسور مینورسکی و ادوارد براون نیز بر مبنای *راحة‌الصّدور* این تاریخ را درست تر می‌دانند. در *تاریخ ادبیات صفا*، جلد دوم، صفحه ۳۸۳ و *جستجو در تصوف ایران*، صفحه ۱۸۷ نیز این قول تأیید شده است؛ ولی با یافتن نکتهایی درباره باباجعفر و همچنین سفری پیش از تاریخ مذکور به بغداد و احتمالاً پیش از آن به همدان و با توجه به سال فوت او، باجم در صحت قول پژوهندگان که فوت باباطاهر را بعد از سال ۴۴۷ می‌دانند، تردید کرد.

۵. در آثاری مثل: *لسان‌المیزان* ابن حجر، جلد اول، صفحه ۲۳۴ و جلد پنجم، صفحه ۴۳۳ و *میزان‌الاعتدال* ذهبی، جلد اول، صفحه ۱۲۳ و *انساب سمعانی*، جلد اول، صفحه ۴۲۷ و *الوافی بالوقایات* صفدی، جلد پنجم، صفحه ۱۴۷ و ۱۴۸ هم نام این عارف، شاعر و محدث دیده می‌شود.

۶. نویسنده این جستار، ترجمه *آداب الفقراء* را به پایان رسانده است و بعد از کامل شدن تعلیقات، آن را به پیشگاه عرفان پژوهان تقدیم خواهد کرد. صورت مفصل این مطالب در آنجا ارائه خواهد شد. همچنین از آقای مجتبی شهسواری که عکس این نسخه را تهیه و در اختیار این جانب قرار داد، صمیمانه سپاسگزار است.

۷. درباره ابن یزدانبار ر. ک زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۲۸؛ جامی، ۱۳۷۰: ۱۸۷ و ۷۵۶ و مقاله دکتر پورجوادی در کتاب *پژوهش‌های عرفانی* با عنوان «ابن یزدانبار ارموی و منازعه او با مشایخ بغداد». دکتر پورجوادی در این مقاله، درباره سال تولد و وفات ابن یزدانبار به مأخذی دست نیافته و گویا در هنگام نگارش مقاله کتاب *شدالازرار* و حواشی علامه قزوینی را در اختیار نداشته است. علامه قزوینی در این حواشی، درباره یک انتساب مهم عرفان ی یعنی حسام‌الدین چلبی با ابن یزدانبار نکتهای جالبی را فوشقاست.

منابع

- ابن النجار بغدادی. (۱۴۱۷). *ذیل تاریخ بغداد*. تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن. (۱۴۱۵). *تاریخ مدینه دمشق*. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالفکر.
- ابونعیم اصبهانی، احمد بن عبدالله (۱۴۰۸/۱۹۸۷). *حلیة الاولیاء*. بیروت: دارالکتب العربی.
- ابهری، باباجعفر. *آداب الفقراء*. نسخه خطی.
- البیهقی، احمد بن الحسین بن عای. (بی تا). *السنن الکبری*. بیروت: دارالفکر.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۵). *پژوهش‌های عرفانی*. تهران: فی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۷۰). *نفحات الانس من حضرات القدس*. مقدمه، تصحیح، تعلیقات دکتر محمود عابدی. تهران: اطلاعات.

- جنید شیرازی، معین‌الدین ابوالقاسم. (۱۳۶۶). *شده‌الازار فی حطّ الاوزار عن زوار المزار*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: نوید.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). *دیوان*. تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
- الخطیب البغدادی، ابوبکر احمد بن علی. (۱۴۱۷). *تاریخ بغداد*. تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد. (۱۴۱۳). *سیر اعلام النبلاء*. تحقیق اکرم البوشی. بیروت: الرساله.
- ----- (۱۳۸۲). *میزان الاعتدال*. تحقیق علی محمد البجاوی. بیروت: دارالمعرفه.
- الرافعی القزوی، عبدالکریم بن محمد. (۱۳۷۶). *التدوین فی اخبار قزوین*. ضبط نصه و حقق متنه، الشیخ عزیز الله العطار دی. تهران: عطار د.
- راوندی، محمد بن علی. (۱۳۶۳). *راحة الصدور و آیه‌السرور در تاریخ آل سلجوق*. تصحیح محمد اقبال. تهران: علمی.
- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). *جستجو در تصوف ایران*. امیر کبیر: تهران.
- السمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن ابی بکر التمیمی. (۱۴۰۸). *الانساب*. تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی. بیروت: دارالجنان.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۲). *دیوان*. به سعی مدرّس رضوی. تهران: سنایی.
- الشیبی، کامل مصطفی. (۱۳۸۵). *تشیع و تصوف*. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: امیر کبیر.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوس.
- صرفی، صلاح‌الدین خلیل، (۱۳۸۱)، *الوافی بالوفیات*، ببااعتنای هلموت ریتز، ویسپادن.
- صفی‌زاده، صدیق. (۱۳۶۰). *مشاهیر اهل حق*. تهران: طهوری.
- ----- (۱۳۶۱). *نوشته‌های پراکنده درباره یارسان اهل حق*. تهران: عطایی.
- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر. (۱۳۹۰). *لسان‌المیزان*. بیروت: الاعلمی للمطبوعات.
- المتوی الهندی. (بی‌تا). *کنز‌العمال*. التحقیق الشیخ بکر هی حیافی. بیروت: (بی‌جا).
- مقصود، جواد. (۱۳۷۶). *شرح احوال و آثار و دو بیت‌های باباطاهر عریان*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.